

تب ایرانی آرشیو: حافظه، قدرت و سیاست یادآوری*

امین بزرگیان



سالوادور دالی

* مقاله‌ی حاضر بخشی از کتاب «فرشته‌ی حافظه؛ جامعه‌شناسی به‌یادآوردن در ایران معاصر» است که به‌زودی توسط نشر مردم‌نگار منتشر می‌شود.

در سال‌های اخیر، موضوع آرشیو در ایران از موضوعی تخصصی به موضوعی عمومی بدل شده است. سندها، عکس‌ها و فیلم‌های تاریخی در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شوند و در کنار آن‌ها مجموعه‌هایی سر برآورده‌اند که خود را متولی حفظ و بازنمایی حافظه‌ی تاریخی می‌دانند. نتیجه آن‌که آرشیو دیگر انباری خاموش در حاشیه‌ی پژوهش نیست؛ یکی از میدان‌های اصلی منازعه بر سر گذشته است. در بیشتر این کوشش‌ها فرضی نانوشته نهفته است: آرشیو امکانی است برای مقابله با فراموشی، برای بازایی صداهای خاموش شده و برای رهایی از روایت رسمی تاریخ. هرچه بیشتر از دل بایگانی‌ها بیرون بکشیم، از سلطه‌ی روایت مسلط دورتر می‌شویم.

نسبت میان آرشیو و رهایی اما نه بدیهی است و نه همواره مثبت. آرشیو همان‌قدر که می‌تواند شناخت گذشته را ممکن کند، ممکن است به ابزار حذف، تحریف و سرکوب همان گذشته بدل شود. این دو امکان، دو کاربرد متفاوت از یک شیء واحد نیستند که یکی را بتوان برگزید و دیگری را کنار گذاشت؛ هر دو در ساختار خود آرشیو ریشه دارند.

این پرسش برای من از خلال تجربه‌ای شخصی صورت مشخص‌تری یافت. در نشستی آنلاین با موضوع امکانات رهایی‌بخش آرشیو، یکی از حاضران با استناد به مطلبی منتشرشده در صفحه‌ی اینستاگرامی «حافظه تاریخی»، موضعی را درباره‌ی فاجعه‌ی سرنگونی هواپیمای اوکراینی به من نسبت داد و بر مبنای آن سخنانم را به چالش کشید. آنچه در آن لحظه اهمیت داشت، اختلاف بر سر تفسیر یک متن نبود. مسئله شیوه‌ی بیرون‌کشیدن متن از زمینه‌ی زمانی و موقعیتی‌اش بود، انتخاب بخش‌هایی از آن و عرضه‌اش در قالب سندی که قرار بود درباره‌ی گوینده داوری ایجاد کند. صفحه‌ای که با عنوان «حافظه‌ی تاریخی» فعالیت می‌کرد، از طریق گزینش و بازنمایی یک سند، در شکل‌دادن به برداشت مخاطبان از گذشته و اکنون مداخله کرده بود. طنز ماجرا در این بود که این مداخله دقیقاً در جلسه‌ای رخ داد که موضوعش رهایی‌بخشی آرشیو بود.

این تجربه پرسشی را پیش می‌کشد که در سراسر بحث حاضر اهمیت دارد: آیا آرشیو صرفاً به این دلیل که چیزی را از فراموشی بیرون می‌آورد و در معرض دید قرار

می‌دهد، واجد خصلتی رهایی‌بخش است؟ یا ممکن است همان فرایندِ ثبت، نگهداری و آشکارسازی، در خدمت هدفی قرار گیرد که با رهایی نسبتی ندارد؟ برای پاسخ‌گفتن به این پرسش باید از تصور آرشیو به‌مثابه مخزنی خنثی از اسناد فاصله گرفت. آرشیو مجموعه‌ای بی‌طرف از بقایای گذشته نیست؛ ساختاری است که در آن انتخاب و حذف، حفظ و نابودی، یادآوری و فراموشی به یکدیگر گره خورده‌اند. فهم چنین ساختاری مستلزم آن است که هم‌زمان به مناسبات قدرت، به فناوری‌های ثبت و نگهداری، به شرایط تاریخی بازخوانی اسناد و به سازوکارهایی توجه کنیم که حافظه‌ی فردی و جمعی را شکل می‌دهند. آنچه در ادامه می‌آید کوششی است برای گشودن این ساختار، با تکیه بر بحث ژاک دریدا در تب/آرشیو و با نگاه به نمونه‌هایی از کارِ حافظه در ایران معاصر.

تب آرشیو و تناقضِ میل به حفظ

دریدا در کتاب *تب/آرشیو: برداشتی فرویدی*^۱ که در اصل متن سخنرانی او در همایشی در لندن با موضوع حافظه و مسئله‌ی آرشیو است، آرشیو را از منظر همین تنش‌های درونی بررسی می‌کند. عنوان کتاب در فرانسه دو پهلوی است و همین دوپهلویی بار مفهومی دارد. واژه‌ی *mal* دامنه‌ای از معانی را در بر می‌گیرد: درد، رنج، بیماری و حتی شرّ. عبارت *être en mal de* در زبان فرانسه به معنای بی‌قراری و نیاز سوزان به چیزی است که در دسترس نیست. از این‌رو عنوان اثر تنها به اشتیاق شدید برای بایگانی کردن اشاره ندارد؛ سوییچ رنج‌آور و حتی ویرانگر این اشتیاق را نیز به میان می‌آورد. ترجمه‌ی انگلیسی، *Archive Fever*، این تب و بی‌تابی را برجسته کرده و معنای «شرّ» و «بیماری» را در سایه گذاشته است؛ نکته‌ای که در فارسی نیز، با انتخاب معادل «تب آرشیو»، باید به یاد داشت.

تب آرشیو را می‌توان میلی وسواس‌گونه به ثبت و نگهداری همه‌چیز دانست: میلی که می‌خواهد هیچ واقعه، سند، تصویر یا نشانی از گذشته از دست نرود. در نگاه نخست چنین میلی در برابر فراموشی می‌ایستد و حفظ گذشته را ممکن می‌کند. اما این میل با تناقضی بنیادین همراه است. هیچ آرشیوی نمی‌تواند همه‌چیز را در خود جای دهد.

هر عمل بایگانی مستلزم انتخاب است و هر انتخاب چیزهایی را بیرون می‌گذارد. آنچه ثبت می‌شود همواره در کنار انبوهی از چیزهایی قرار دارد که ثبت نشده‌اند، امکان ثبت نیافته‌اند یا آگاهانه کنار گذاشته شده‌اند.

درپدا این وجه‌گزینی را با مفهوم *consignation* توضیح می‌دهد. بایگانی کردن تنها انباشتن نیست؛ گردآوردن نشانه‌ها در یک مجموعه، در یک مکان و تحت یک نظم واحد است. آرشیو، پیش از آن که مخزن باشد، اصل هم‌نشینی است: قاعده‌ای که تعیین می‌کند کدام نشانه‌ها در کنار کدام نشانه‌ها می‌نشینند و با هم یک «پیکره» می‌سازند. آنچه در این هم‌نشینی جا نمی‌گیرد، لزوماً نابود نمی‌شود، اما از دایره‌ی خوانایی بیرون می‌ماند. به بیان دیگر، حذف همیشه به شکل نابودی فیزیکی سند رخ نمی‌دهد؛ گاه به شکل بی‌جاشدن و بی‌ربط‌شدن آن اتفاق می‌افتد.

بنابراین میل به حفظ همه‌چیز همواره با امکان حذف همراه است. این دو را نمی‌توان به‌سادگی دو نیروی مستقل و متقابل دانست که یکی به آرشیو تعلق دارد و دیگری از بیرون آن را تهدید می‌کند. حذف و فراموشی در خود فرایند آرشیوسازی حضور دارند. هر بار که چیزی برای نگهداری برگزیده می‌شود، مرزی میان آنچه شایسته‌ی حفظ تشخیص داده شده و آنچه بیرون مانده است شکل می‌گیرد.

درپدا این تنش را در پیوند با مفهوم رانه‌ی مرگ نزد فروید بررسی می‌کند. فروید در *فراسوی اصل لذت* در کنار نیروهای زندگی از نیرویی سخن می‌گوید که به بازگشت به حالت پیشین و به از میان رفتن تنش‌ها گرایش دارد. درپدا این نیرو را در قلب کار آرشیو می‌نشانند: در کنار میل به ثبت و تکرار و حفظ، نیرویی نیز حضور دارد که به محو شدن ردها، به فراموشی و به تخریب می‌گرایاند. او این نیرو را ویژگی‌ای «ضد آرشیوی» می‌نامد که بی‌صدا کار می‌کند و ردی از خود بر جای نمی‌گذارد، چون کارش دقیقاً از میان بردن رد است. از این منظر، آرشیو تنها در معرض نابودی از سوی عاملی بیرونی نیست؛ امکان تخریب در همان میلی نهفته است که آن را پدید می‌آورد. آرشیو می‌کوشد در برابر فراموشی مقاومت کند، اما خود نیز از طریق برگزیدن و کنار گذاشتن در تولید فراموشی مشارکت دارد.

اهمیت این صورت‌بندی در آن است که نقد آرشیو را از سطح اخلاقی به سطح ساختاری منتقل می‌کند. اگر حذف صرفاً نتیجه‌ی بدسلیقگی یا سوءنیت بایگان می‌بود،

با آموزش و نظارت و حسن‌نیت درمان می‌شد. اما وقتی حذف در منطق خودِ بایگانی کردن نوشته شده باشد، هیچ آرشیوی، حتی آرشیوهای منتقد و مخالف، از آن مصون نیست. پرسش از این‌رو نه «کدام آرشیو پاک است» بلکه «این آرشیو معین چه چیزی را ناخوانا کرده است» خواهد بود.

این تناقض هنگامی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که میل به آرشیوسازی نامتناهی شود. اشتیاق بی‌پایان به گردآوری و نگهداری اسناد ممکن است به تدریج از هدف اولیه‌ی خود فاصله بگیرد و آرشیو را به غایتی مستقل بدل کند؛ گویی انباشت هرچه بیشتر اسناد، به‌خودی‌خود، به معنای دستیابی به حقیقت بیشتر است. حال آن‌که افزایش حجم اسناد ضرورتاً به معنای کاهش حذف و سانسور نیست. چه‌بسا انبوهی از اسناد یک روایت را چنان برجسته کند که روایت‌های دیگر، حتی در صورت موجودبودن، از میدان دید بیرون بمانند. فراوانی نیز شکلی از پنهان‌کاری است؛ چیزی را که همه می‌بینند، کسی نمی‌جوید.

در این وضعیت، تب آرشیو می‌تواند به ابزاری برای کنترل گذشته و شکل‌دادن به حافظه‌ی جمعی بدل شود. مسئله دیگر تنها این نیست که چه چیزی حفظ شده است؛ باید پرسید چه کسی تصمیم گرفته است چیزی حفظ شود، چه چیزی کنار گذاشته شده و این تصمیم‌ها در خدمت کدام مناسبات قدرت قرار گرفته‌اند.

آرشیو، اقتدار و حق تفسیر

پیوند آرشیو و قدرت را می‌توان در تاریخ خود این مفهوم نیز مشاهده کرد. دریدا در آغاز کتاب به ریشه‌ی یونانی واژه بازمی‌گردد. *arkhē* در یونانی هم‌زمان بر آغاز و بر فرمان دلالت دارد؛ هم سرچشمه‌ی چیزهاست و هم اقتداری که بر آن‌ها حکم می‌راند. واژه‌ی آرشیو اما مستقیماً از *arkheion* می‌آید؛ خانه یا اقامتگاه *archon*ها، یعنی همان صاحب‌منصبانی که اسناد رسمی نزد آنان نگهداری می‌شد. این نگهداری صرفاً محافظت فیزیکی نبود. آرشون‌ها حق داشتند اسناد را تفسیر کنند و به آن‌ها اعتبار قانونی ببخشند. بدین‌سان آرشیو از آغاز فقط محل انباشتن مدارک نبوده است؛ نگهداری سند با اقتدار تعیین اعتبار آن و حق تفسیرش همراه بوده است. دریدا از

همین رو در کنار وجه «مکانی» آرشیو، از وجه «مؤسس» آن نیز سخن می‌گوید: آرشیو در خانه‌ای مستقر می‌شود و همین استقرار، قدرت نام‌گذاری و طبقه‌بندی را به میزبان می‌سپارد.

این پیوند در شکل‌های معاصر آرشیو نیز استمرار دارد. نهاد آرشیوی تنها تصمیم نمی‌گیرد چه چیزی را نگه دارد؛ در تعیین شیوه طبقه‌بندی، دسترسی، انتشار و تفسیر اسناد نیز نقش ایفا می‌کند. ممکن است سندی در بایگانی موجود باشد اما دسترسی به آن محدود شود؛ ممکن است سندی منتشر شود اما اطلاعات لازم برای فهم زمینه‌ی پیدایش آن در اختیار مخاطب قرار نگیرد؛ و ممکن است مجموعه‌ای از اسناد چنان دسته‌بندی شود که تنها یک صورت‌بندی معین از گذشته را ممکن سازد. آشیل امببه در بحث خود درباره‌ی قدرت آرشیو به همین نکته اشاره می‌کند که آرشیو پیش از آنکه محتوای اسناد باشد، وضعیتی نهادی است: سند تنها زمانی «سند» می‌شود که نهادی آن را در نظامی معین جای داده و بر آن مهر اعتبار زده باشد.

می‌توان این بحث را با صورت‌بندی فوکو از آرشیو کنار هم گذاشت. فوکو در *دیرینه‌شناسی دانش آرشیو* را نه مجموعه متن‌های یک دوره، بلکه نظام حاکم بر گفته‌پذیری می‌داند: قاعده‌ای که تعیین می‌کند در یک لحظه‌ی تاریخی چه چیزی اساساً می‌تواند گفته شود، چگونه گفته می‌شود و چه چیزی در همان لحظه ناگفتنی است. از این منظر، سانسور استثنا و اختلال نیست؛ حالت حدی قاعده‌ای است که همواره در کار است. آنچه دریدا و فوکو، با وجود تفاوت‌های روشی‌شان، در آن هم‌داستان‌اند این است که آرشیو پیش از آن که پاسخ‌ها را نگه دارد، پرسش‌های ممکن را تعیین می‌کند.

از این رو آرشیو را نمی‌توان از مناسبات قدرت و ایدئولوژی جدا کرد. این مناسبات نه فقط در تصمیم‌های آشکار برای سانسور، بلکه در تعیین معیارهای اهمیت، اعتبار و قابلیت ثبت نیز عمل می‌کنند. آنچه در یک دوره‌ی تاریخی سندی مهم تلقی می‌شود، ممکن است در دوره‌ای دیگر بی‌اهمیت شمرده شود؛ آنچه زمانی در مرکز آرشیو قرار داشته، ممکن است بعدها به حاشیه رانده شود و برعکس.

در این معنا آرشیو محتوایی ثابت و قطعی ندارد. ساختاری زنده و پویاست که با دگرگونی شرایط اجتماعی و سیاسی، شیوه‌ی استفاده از آن نیز تغییر می‌کند. اسناد

گذشته در زمان حال از نو انتخاب، مرتب و تفسیر می‌شوند و در این فرایند به بخشی از منازعات اکنون بدل می‌گردند.

نسبت آرشیو با آینده نیز از همین جا آشکار می‌شود. دریدا تأکید می‌کند که پرسش از آرشیو پرسشی درباره‌ی گذشته نیست، بلکه پرسشی درباره‌ی آینده است؛ آرشیو هرگز بسته نمی‌شود، چون همواره در برابر بازخوانی‌های نیامده گشوده است. آرشیو تنها گذشته را ثبت نمی‌کند؛ از طریق تعیین آنچه از گذشته به یاد آورده خواهد شد، در شکل‌گیری آینده نیز مداخله می‌کند. انتشار یک سند تاریخی ممکن است در خدمت بازنگری در یک روایت مسلط قرار گیرد، اما همان سند می‌تواند برای تثبیت روایتی دیگر نیز به کار رود. هیچ‌یک از این کارکردها را نمی‌توان صرفاً از محتوای سند استنتاج کرد؛ باید شرایط استخراج، انتشار و استفاده از آن را نیز بررسی کرد.

فناوری ثبت و مسئله‌ی «آرشیوشدنی‌بودن»

یکی از مهم‌ترین این شرایط، خصلت مادی و فناورانه‌ی آرشیو است. یادداشت، نامه، کتاب، چاپ، عکس، فیلم، حافظه رایانه، ایمیل و شبکه‌های اجتماعی همگی ابزارهایی برای ثبت و نگهداری‌اند؛ اما تفاوت میان آن‌ها صرفاً تفاوت در سرعت، ظرفیت یا سهولت دسترسی نیست. هر فناوری امکانات و محدودیت‌های خاصی برای ثبت ایجاد می‌کند و از این طریق در تعیین آنچه می‌تواند آرشیو شود نقش دارد.

دریدا برای نشان‌دادن اهمیت این مسئله پرسشی به‌ظاهر ساده پیش می‌کشد: اگر فروید به‌جای نامه‌نگاری از امکانات ارتباطی دیگری مانند ایمیل برخوردار بود، چه تغییری در اسناد به‌جامانده از او و حتی در صورت‌بندی دانش روان‌کاوی پدید می‌آمد؟ این پرسش درباره‌ی سرنوشت مکاتبات فروید و همکارانش نیست. نکته این است که مکاتبه با نامه، با تأخیرها و تشریفات و خلوت خاص خودش، نوع معینی از اندیشیدن و نوشتن را ممکن می‌کرده است. دریدا از همین‌جا نتیجه می‌گیرد که ساختار فنی آرشیو، محتوای آرشیوشدنی را نیز تعیین می‌کند: چیزی پیشاپیش «آرشیوشدنی» نیست تا سپس ثبت شود؛ شیوه‌ی ثبت است که آرشیوشدنی‌بودن را می‌سازد. اهمیت این نکته در آن است که فناوری را از جایگاه وسیله‌ای بیرونی و بی‌اثر بر محتوا خارج

می‌کند. در واقع، شیوه‌ی ثبت و مبادله بر آنچه نوشته می‌شود، آنچه باقی می‌ماند و آنچه بعدها امکان مطالعه می‌یابد تأثیر می‌گذارد.

نامه با ایمیل یکسان نیست؛ همان‌گونه که یادداشت مکتوب با عکس، فیلم یا محتوای منتشرشده در اینستاگرام یکسان نیست. هر یک از این قالب‌ها نوعی از بیان را تسهیل می‌کنند و انواع دیگری را دشوارتر یا کم‌اهمیت‌تر جلوه می‌دهند. هنگامی که فناوری غالب بر تصویر استوار باشد، تجربه‌هایی که بتوان آن‌ها را در قالب عکس یا ویدئو عرضه کرد، امکان بیشتری برای ثبت و گردش پیدا می‌کنند. در مقابل، تجربه‌هایی که به‌آسانی به تصویر در نمی‌آیند ممکن است کم‌تر ثبت شوند یا کم‌تر در معرض توجه قرار گیرند.

این وضعیت در شیوه‌ی ثبت زندگی روزمره نیز دیده می‌شود. فردی که به سفر می‌رود ممکن است برای حفظ خاطره‌ی سفر، ثبت تصویر آن را ضروری بداند. تجربه‌ی سفر دیگر تنها چیزی نیست که زیسته و سپس به یاد آورده می‌شود؛ از همان هنگام وقوع، در نسبتی با امکان عکاسی، فیلم‌برداری و انتشار قرار می‌گیرد. گویی ثبت تصویری به یکی از معیارهای ماندگاری تجربه بدل شده است. آنچه عکاسی نشود، انگار به‌تمامی رخ نداده است.

از این منظر، فناوری آرشیو تنها شکل و ساختار بایگانی را تعیین نمی‌کند، بلکه بر محتوای آن نیز اثر می‌گذارد. ساختاری که آرشیو می‌کند، در تعریف «آرشیوشدنی بودن» مداخله دارد. این ساختار پیشاپیش برخی صورت‌های بیان و برخی انواع رویداد را برای ثبت مناسب‌تر می‌سازد و صورت‌های دیگر را به حاشیه می‌راند.

فناوری‌های تصویری همچنین بر نحوه‌ی شکل‌گیری حافظه‌ی جمعی تأثیر می‌گذارند. تصویری که بارها منتشر و بازنشر می‌شود ممکن است حضوری پررنگ‌تر از روایتی مکتوب پیدا کند که هرگز به همان اندازه دیده نشده است. در نتیجه، میزان حضور یک واقعه در حافظه‌ی عمومی لزوماً با اهمیت تاریخی آن تناسب ندارد؛ بلکه می‌تواند به قالب ثبت، امکان انتشار و میزان گردش رسانه‌ای آن وابسته باشد.

البته فناوری‌های آرشیوی خود نیز از حذف و نابودی مصون نیستند. نوشته‌ها ممکن است از میان بروند، فایل‌ها پاک شوند، حافظه‌های دیجیتال آسیب ببینند و محتوای منتشرشده در یک بستر، به‌عمد یا بر اثر تغییرات فنی، دیگر در دسترس نباشد. تجربه‌ی

متروک شدن یک شبکه‌ی اجتماعی یا تعطیلی یک سرویس میزبانی نشان می‌دهد که دیجیتالی بودن ضامن بقا نیست. بنابراین افزایش ظرفیت ثبت و نگهداری به معنای تضمین بقای همه‌ی اسناد نیست. فناوری در همان حال که امکان حفظ را گسترش می‌دهد، شکل‌های تازه‌ای از حذف و فراموشی را نیز پدید می‌آورد.

با این همه، نوع فناوری تنها عامل تعیین‌کننده نیست. روح زمانه، انتظارات مخاطبان و نظم گفتاری مسلط نیز بر سرنوشت اسناد اثر می‌گذارند. سندی که با تصویری رایج از گذشته سازگار باشد ممکن است به سرعت منتشر شود، در حالی که سندی ناسازگار با همان تصویر، حتی اگر در دسترس باشد، مجال عرضه پیدا نکند. به این ترتیب امکانات فنی ثبت و انتشار با سازوکارهای اجتماعی و سیاسی انتخاب درهم می‌آمیزند.

لوح جادویی حافظه و تاریخ‌مندی

برای فهم نسبت میان آنچه در آرشیو آشکار است و آنچه از دید پنهان مانده، استعاره‌ی «لوح جادویی» فروید راه‌گشاست. فروید در یادداشت کوتاهی که در ۱۹۲۵ نوشت، به اسباب‌بازی ساده‌ای اشاره می‌کند که در آن ورقه‌ای مومی زیر دو لایه‌ی نازک قرار گرفته است. با قلمی بدون جوهر می‌توان بر سطح رویی نوشت و سپس با بلندکردن آن لایه، نوشته را پاک کرد و دوباره نوشت، بی‌آنکه همه‌ی آثار نوشته‌های پیشین از میان بروند. سطح رویی نوشته‌ی تازه را نشان می‌دهد، اما ردهایی از نوشته‌های قبلی در لایه‌ی زیرین باقی می‌مانند. جذابیت این وسیله برای فروید در آن بود که دو خصلت ظاهراً ناسازگار را یک‌جا داشت: ظرفیت نامحدود برای پذیرش نوشته‌ی تازه، و نگهداری دائمی ردها.

فروید از این وسیله برای اندیشیدن به سازوکار حافظه بهره می‌گیرد. تجربه‌ها و ادراکات تازه در سطح آگاهی ظاهر می‌شوند و ممکن است پس از مدتی از آن محو شوند؛ با این حال، محو شدن آن‌ها از سطح آگاهی لزوماً به معنای نابودی کامل آثارشان نیست. گذشته می‌تواند در لایه‌های دیگر حافظه باقی بماند و در ادراک و رفتار کنونی فرد اثر بگذارد.

در قیاسی توضیحی می‌توان سطحی را که نوشته بر آن ظاهر و سپس پاک می‌شود با خودآگاه مقایسه کرد؛ لایه‌های میانی را با پیش‌آگاه و لایه‌ی زیرینِ نگهدارنده‌ی ردها را با ناخودآگاه. این قیاس به معنای انطباق کامل ساختار فیزیکی لوح با دستگاه روانی نیست، بلکه راهی است برای نشان‌دادن این نکته که آنچه در لحظه‌ی حاضر آشکار است، تمامی آن چیزی نیست که در حافظه باقی مانده است. دریدا پیش‌تر، در جستار «فروید و صحنه‌ی نوشتار»، نشان داده بود که اهمیت این استعاره در آن است که حافظه را از همان آغاز بر مدل نوشتار می‌فهمد: خاطره ذخیره‌ای دست‌نخورده نیست، بلکه ردی است که با ردهای دیگر در نسبت قرار می‌گیرد و معنایش از همین نسبت‌ها برمی‌آید. بر همین قیاس، مفهوم پس‌نگری^۲ نزد فروید نیز می‌گوید که رویداد گذشته گاه تنها در پرتو رویدادی متأخر معنا و اثر می‌یابد؛ گذشته یک‌بار برای همیشه تثبیت نمی‌شود، بلکه از آینده‌ی خودش بازنویسی می‌شود.

ادراک و کنش امروز ما آثاری از تجربه‌های پیشین را نیز در خود دارند؛ حتی هنگامی که آن تجربه‌ها را آگاهانه به یاد نمی‌آوریم یا صریحاً نفی می‌کنیم. گذشته ممکن است از سطح گفتار آگاهانه کنار گذاشته شود، اما الگوهای آن همچنان در شیوه‌ی فهم جهان و عمل کردن در آن حضور داشته باشند.

این وضعیت را می‌توان در برخی تصورات سیاسی امروز ایران مشاهده کرد. گاه میان الگوهای رهبری و سازمان‌یابی مورد نظر بخشی از نیروهای مخالف حکومت در زمان حاضر و الگوهایی که در انقلاب ۱۳۵۷ حضور داشتند، شباهتهایی دیده می‌شود؛ با آن که نزدیک به نیم‌قرن از آن انقلاب گذشته و همان نیروهای انقلابی، از سوی بخشی از اپوزیسیون کنونی، به شدت نقد و نفی می‌شوند.

برای مثال، در برخی تصورات سیاسی همچنان انتظار ظهور شخصیتی یگانه و فرهمند وجود دارد؛ رهبری که قرار است وارد ایران شود، نظم تازه‌ای برقرار کند و نیروهای گوناگون پیرامون او گرد آیند. در این تصویر شخصیتی در رأس قرار می‌گیرد، پرچم رهبری را در دست می‌گیرد و دیگران در پی او حرکت می‌کنند. این الگو، با وجود فاصله‌گذاری آشکار از تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷، یادآور برخی تصورات سیاسی حاضر در همان دوره است.

اهمیت این مثال در نشان دادن سازوکاری است که از طریق آن الگوهای گذشته می‌توانند در صورت‌هایی تازه بازگردند. حتی هنگامی که گذشته‌ای منشأ مصائب امروز معرفی و کنار گذاشتن کامل آن مطالبه می‌شود، ممکن است ردهای آن در شیوه‌ی اندیشیدن و عمل کردن همچنان باقی بمانند. نوشته از سطح لوح پاک شده است، اما آثار آن در لایه‌های زیرین حضور دارند.

رد پای این استعاره در آرشیو هم به وضوح حاضر است. در آرشیو یک لایه‌ی قابل مشاهده وجود دارد: اسناد، داده‌ها، تصاویر و روایت‌هایی که به صورت رسمی ثبت و ذخیره شده‌اند و امکان دسترسی به آن‌ها فراهم است. در کنار این لایه باید به لایه‌ای پنهان نیز توجه کرد: آنچه فراموش شده، حذف شده، مجال ثبت نیافته یا رد آن به صورتی غیرمستقیم در آرشیو باقی مانده است.

آنچه امروز بر سطح آرشیو دیده می‌شود، تمام آن چیزی نیست که در گذشته رخ داده یا در طول زمان ثبت شده است. همان گونه که آثار نوشته‌های پیشین در لوح جادویی از نوشته‌ی حاضر فراتر می‌روند، گذشته نیز از مجموعه اسناد اکنون در دسترس گسترده‌تر است. از این رو آرشیو را نباید با تمامیت واقعه‌ی تاریخی یکی گرفت.

اگر آرشیو همواره بر انتخاب و حذف استوار است، مواجهه‌ی انتقادی با آن نمی‌تواند به خواندن محتوای اسناد موجود محدود بماند. باید فرایندی را نیز بررسی کرد که در آن برخی وقایع مهم تشخیص داده شده و ثبت شده‌اند، در حالی که وقایع دیگری سانسور شده، به حاشیه رفته یا اساساً مجال بیان نیافته‌اند. واسازی آرشیو به معنای تحلیل همین سازوکارهای انتخاب، ثبت، طبقه‌بندی، حذف و بازنمایی است.

در این رویکرد، سند تاریخی تنها به اعتبار آنچه درباره‌ی گذشته می‌گوید بررسی نمی‌شود. باید پرسید چرا این سند، در این زمان مشخص، از آرشیو بیرون آمده و در معرض دید قرار گرفته است؛ چه کسی آن را انتخاب کرده، در چه قالبی عرضه شده، چه اطلاعاتی همراه آن منتشر شده و چه اسناد یا روایت‌های دیگری در کنار آن غایب‌اند.

این پرسش‌ها به تاریخ‌مندی سند تاریخی مربوط‌اند. تاریخ‌مندی در این جا تنها به زمان تولید سند اشاره ندارد، بلکه زمان و شرایط بازخوانی آن را نیز دربر می‌گیرد. معنایی که یک سند در زمان حال پیدا می‌کند به نیازها، پرسش‌ها و منازعات همان

زمان وابسته است. سندی واحد ممکن است در دوره‌های مختلف در خدمت روایت‌ها و اهداف متفاوتی قرار گیرد.

بنابراین هنگام مواجهه با سندی که امروز از آرشیو استخراج می‌شود باید پرسید چه نیازی در اکنون، انتشار آن را معنادار کرده است. چرا این سند در این لحظه برجسته می‌شود؟ چه نسبتی با منازعات جاری دارد؟ قرار است چه تصویری از گذشته را تقویت یا تضعیف کند و چه اثری بر تصورات ما از آینده بگذارد؟

واسازی آرشیو همچنین مستلزم توجه به صداهای حذف‌شده است. با این حال، حذف‌شدگان از آرشیو گروهی ثابت و یکسان نیستند. ممکن است روایتی در یک دوره در مرکز آرشیوسازی قرار گیرد و در دوره‌ای دیگر به حاشیه رانده شود. برعکس، صدایی که زمانی مجال ثبت یا انتشار نداشته است ممکن است بعدها برجسته شود. از این رو بازایی صداهای حذف‌شده تنها به گذشته مربوط نیست؛ باید سازوکارهای حذف و سرکوب در زمان حال را نیز شناخت.

در این نقطه مفهوم «دیفرانس»^۳ نزد دریدا راهگشاست. دریدا این واژه را با تغییری در املا ساخته است تا هم‌زمان بر دو معنای فعل فرانسوی *différer* تأکید کند: تفاوت‌گذاشتن و به تعویق انداختن. از منظر این مفهوم، معنا هرگز به حضوری کامل، ثابت و نهایی فروکاسته نمی‌شود؛ در نسبت با تفاوت‌ها و در فرایندی از تعویق شکل می‌گیرد. در مواجهه با آرشیو نیز نباید انتظار داشت که مجموعه‌ای از اسناد، معنای قطعی و نهایی گذشته را یک‌بار برای همیشه در اختیار ما قرار دهد.

هر سند در نسبت با اسناد دیگر، با آنچه غایب است و با شرایط بازخوانی‌اش معنا پیدا می‌کند. واسازی آرشیو از این منظر گشودن امکان پرسش از معنای تثبیت‌شده و توجه به روایت‌هایی است که نظم موجود بایگانی آن‌ها را به حاشیه رانده است. هدف، جایگزین کردن یک روایت قطعی با روایتی دیگر نیست؛ آشکار کردن شرایطی است که به تثبیت یک معنا و حذف معناهای دیگر انجامیده‌اند.

آرشیو، سکوت تاریخی و منازعه بر سر روایت

نمونه‌ای از مسئله‌ی حذف را می‌توان در روایت‌های مربوط به واقعه‌ای در پادگان گارد شاهنشاهی در جریان انقلاب ۱۳۵۷ پی گرفت. در روایت مورد بحث، از حمله‌ی مسلحانه چند تن از نیروهای نظامی به محل تجمع دیگر نظامیان و کشته و زخمی شدن شمار زیادی از آنان سخن گفته می‌شود. با وجود اهمیت چنین واقعه‌ای برای بررسی مناسبات درون نیروهای نظامی در آن دوره، این رویداد در بسیاری از روایت‌های رایج انقلاب حضور پررنگی ندارد.

در ۲۰ آذر ۱۳۵۷، در جریان اعتراضات منتهی به انقلاب، دو تن از نظامیان مستقر در پادگان لویزان تهران، به نام‌های اسماعیل سلامت‌بخش و ناصرالدین امیدی عابد بابانظری، با سلاح‌های خود وارد سالن غذاخوری پادگان شدند و به سوی افسران و درجه‌داران گارد جاویدان و هوانیروز که در حال صرف غذا بودند، تیراندازی کردند. بنا بر گزارش‌ها از این واقعه، دست کم ۱۲ نفر در محل کشته و حدود ۵۰ تا ۵۵ نفر مجروح شدند. هر دو عامل تیراندازی نیز در جریان درگیری پس از حمله کشته شدند. این واقعه که از شکاف درونی نیروهای نظامی در ماه‌های پایانی حکومت پهلوی حکایت داشت، یکی از مهم‌ترین وقایع در تاریخ انقلاب سال ۵۷ است که تأثیر مهمی در روحیه‌ی ارتش و انقلابیون داشت؛ اما با این حال به طرز معناداری از روایت‌شدن - هم توسط نهادهای رسمی دولتی و هم اپوزیسیون - به دلایل مختلف کنار گذاشته شده است. سطوح مختلف این واقعه که اعضای از گارد شاهنشاهی به نفع انقلابیون دست به ترور زده‌اند، باعث شده است که «آرشیو» نشود.

برای فهم این غیبت نباید تنها به موجودبودن یا نبودن اسناد بسنده کرد. باید بررسی کرد که روایت‌های سیاسی متفاوت هر یک بر چه جنبه‌هایی از انقلاب تأکید می‌کنند و کدام وقایع را با تصویر مطلوب خود ناسازگار می‌بایند. ممکن است یک روایت واقعه‌ای را به دلیل تعارض با تصویر خود از نیروهای نظامی کنار بگذارد و روایت دیگر، به دلایل متفاوت، همان واقعه را کم‌اهمیت جلوه دهد. در چنین وضعیتی یک رویداد می‌تواند از مسیرهای گوناگون به حاشیه رانده شود.

میشل رولف تروئیو در خاموش کردن گذشته برای چنین وضعیتی تحلیل دقیقی به دست داده است. او نشان می‌دهد که سکوت تاریخی در یک نقطه‌ی واحد تولید نمی‌شود، بلکه دست کم در چهار لحظه وارد کار می‌شود: لحظه‌ی تولید سند، لحظه‌ی گردآوری اسناد در آرشیو، لحظه‌ی بازبانی آن‌ها در روایت تاریخی و لحظه‌ای که به گذشته اهمیت گذشته‌نگر نسبت داده می‌شود. تروئیو این تحلیل را در بررسی انقلاب هائیتی به کار می‌بندد: رویدادی که در زمان وقوعش برای بسیاری از ناظران اروپایی «اندیشیدنی» نبود و همین نااندیشیدنی بودن، پیش از هر سانسور آگاهانه‌ای، ثبت آن را دشوار می‌کرد. اهمیت این تحلیل برای بحث ما در آن است که غیبت یک واقعه از روایت‌های رایج را نمی‌توان صرفاً به توطئه یا سانسور فروکاست؛ سکوت می‌تواند حاصل جمع شدن تصمیم‌های کوچک و ظاهراً فنی در چند مرحله‌ی متفاوت باشد.

این مثال همچنین نشان می‌دهد که حذف تاریخی لزوماً به معنای نابودی همه‌ی اسناد مربوط به یک واقعه نیست. ممکن است نشانه‌ها و روایت‌هایی از آن باقی مانده باشند، اما در آرشیوهایی که به‌طور گسترده دیده و بازنشر می‌شوند جایی نیابند. واسازی در این‌جا مستلزم جست‌وجوی اسناد و روایت‌های کنارگذاشته‌شده و بررسی علت غیبت آن‌ها از صورت‌بندی‌های مسلط تاریخ است.

نسبت میان حفظ حافظه و اعمال قدرت در بحث آنزو تراورسو درباره‌ی حافظه‌ی نازیسم، هولوکاست و مسئله‌ی فلسطین قابل توجه است. تراورسو سال‌هاست بر تمایزی پافشاری می‌کند که برای بحث ما اهمیت دارد: تمایز میان تاریخ و کاربرد عمومی گذشته. در این بحث مسئله نه ضرورت حفظ حافظه‌ی قربانیان هولوکاست، بلکه چگونگی استفاده‌ی سیاسی از این حافظه در زمان حال است.

از این منظر، انباشت گسترده‌ی گفتارها، نوشته‌ها، فیلم‌ها، تصاویر و دیگر صورت‌های بازنمایی هولوکاست، در عین آن‌که به حفظ حافظه‌ی قربانیان یهودی جنایات نازیسم کمک می‌کند، ممکن است در برخی زمینه‌های سیاسی برای به‌حاشیه‌راندن تاریخ و رنج فلسطینیان نیز به کار گرفته شود. تراورسو این وضعیت را با تعبیر بدل‌شدن حافظه‌ی هولوکاست به نوعی «دین مدنی» توصیف می‌کند: حافظه‌ای که از بستر تاریخی‌اش جدا و به اصلی اخلاقی و فرازمانی بدل شده و از همین رو می‌تواند به سپر سیاسی تبدیل شود. مسئله هنگامی آشکارتر می‌شود که یادآوری

ستمی تاریخی، به جای فراهم آوردن امکان نقد ستم در زمان حاضر، در خدمت توجیه یا نادیده گرفتن آن قرار گیرد.

در این چارچوب، تراورسو به نسبت میان حافظه‌ی هولوکاست، سیاست‌های دولت اسرائیل و شیوه‌ی مواجهه با نقد این سیاست‌ها، از جمله در آلمان، توجه می‌کند؛ جایی که پشتیبانی از امنیت اسرائیل به بخشی از تعریف رسمی مصلحت دولتی بدل شده است. یکی از مسائل مورد بحث، موقعیت‌هایی است که در آن‌ها مرز میان مبارزه با یهودستیزی و نقد دولت اسرائیل مخدوش می‌شود و مخالفت با سیاست‌های این دولت ذیل عنوان یهودستیزی قرار می‌گیرد. بررسی این وضعیت مستلزم تمایزگذاشتن میان حفظ حافظه‌ی قربانیان یهودستیزی، مقابله با یهودستیزی در زمان حال و نقد عملکرد یک دولت است.

از منظر بحث حاضر، اهمیت این مثال در آن است که آرشیو قربانیان گذشته ممکن است در شرایطی خاص برای خاموش کردن صدای قربانیان دیگری در زمان حال به کار رود. در چنین وضعیتی آرشیو به ضد کارکرد مورد انتظار خود بدل می‌شود؛ ابزاری که می‌توانست امکان شناخت سازوکارهای سرکوب را فراهم آورد، ممکن است در خدمت نادیده گرفتن یا توجیه شکل دیگری از سرکوب قرار گیرد.

این امکان مختص یک موضوع تاریخی یا یک منازعه‌ی سیاسی نیست. هرگاه حافظه‌ی گروهی از قربانیان چنان بازنمایی شود که رنج گروهی دیگر را از میدان دید بیرون براند، باید نسبت میان آرشیو، قدرت و حذف را از نو بررسی کرد.

کار بر روی حافظه‌ی ایرانیان

در فضای رسانه‌ای ایران می‌توان نمونه‌هایی از نسبت میان تب آرشیو و صورت‌بندی سیاسی گذشته را بررسی کرد. یکی از این نمونه‌ها برنامه‌ها و مستندهای تلویزیون «من‌وتو» درباره‌ی ایران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ است. در این رسانه عکس‌ها، فیلم‌ها و روایت‌های آرشیوی مربوط به آن دوره به صورت گسترده گردآوری و بازنمایی شده‌اند. مسئله‌ی اصلی صرف انتشار این اسناد نیست، آن‌چه مهم است شیوه‌ی انتخاب و کنار هم قرارگرفتن آن‌هاست. هنگامی که مجموعه‌ای از تصاویر و روایت‌ها تصویری

عمدتاً یکدست از یک دوره‌ی تاریخی می‌سازد، باید پرسید کدام وجوه آن دوره در این تصویر برجسته شده و کدام وجوه مجال حضور نیافته‌اند. موضوعاتی مانند فقر، وضعیت حاشیه‌نشینان، عملکرد ساواک و دیگر جنبه‌های متعارض جامعه‌ی پیش از انقلاب از جمله موضوعاتی‌اند که میزان و شیوه‌ی بازنمایی آن‌ها در چنین آرشیوی باید بررسی شود.

تمایزی که سوتلانا بویم میان دو گونه نوستالژی می‌گذارد در این‌جا به کار می‌آید. نوستالژیِ بازساز^۴ مدعی است که گذشته را نه همچون خاطره بلکه همچون حقیقت بازمی‌گرداند و می‌کوشد خانه‌ی ازدست‌رفته را عیناً بازسازی کند؛ نوستالژیِ تأملی^۵ بر فاصله و شکافِ خودِ یادآوری درنگ می‌کند و به ناتمامی آن آگاه است. آرشیوی که در خدمت نوستالژیِ بازساز قرار می‌گیرد، به گذشته همچون سندی برای داوری درباره‌ی اکنون نگاه می‌کند و تناقض‌های آن دوره را، که مزاحم انسجام تصویرند، کنار می‌گذارد. ممکن است اسنادی درباره‌ی این موضوعات در آرشیوهای دیگر موجود باشند اما با نظم روایی یک رسانه سازگار تشخیص داده نشوند و در برنامه‌های آن جای نگیرند. در مقابل، تصاویر و فیلم‌هایی که با تصویر مطلوب رسانه از گذشته هماهنگ‌اند ارزش بیشتری برای انتشار پیدا کنند. در چنین وضعیتی سند آرشیوی حتی می‌تواند به کالایی پرارزش بدل شود که رسانه برای دستیابی به آن هزینه‌ی قابل توجهی می‌پردازد. این‌جا دیگر با منطق حفظ حافظه سروکار نداریم، بلکه با اقتصادی سروکار داریم که در آن گذشته خریده و فروخته می‌شود.

بنابراین انبوه مستندها و تصاویر را نباید صرفاً نشانه‌ای از دسترسی گسترده‌تر به گذشته دانست. باید بررسی کرد که این مجموعه چگونه در خدمت صورت‌بندی تصویری خاص از تاریخ قرار می‌گیرد و چه نسبتی با پروژه‌های سیاسی معطوف به آینده پیدا می‌کند. پرسش اساسی این است که آرشیو ایران پیش از انقلاب، در شرایط کنونی، چه چیزهایی را به یاد می‌آورد و چه چیزهایی را از میدان دید بیرون می‌گذارد. نمونه‌ی دیگر، آرشیوسازی نهادها و رسانه‌های رسمی پیرامون جنگ ایران و عراق است. در سال‌های جنگ و پس از آن حجم گسترده‌ای از فیلم‌ها، عکس‌ها، کتاب‌ها، برنامه‌های تلویزیونی و نهادهای فرهنگی پیرامون ثبت و بازنمایی این واقعه‌ی تاریخی شکل گرفت. برنامه‌هایی مانند «روایت فتح» گاه جزئیات تکان‌دهنده‌ای از لحظات

جنگ، از جمله مرگ و جراحت رزمندگان، را به نمایش می‌گذاشتند. این تصاویر و روایت‌ها به محیط‌های آموزشی و فرهنگی راه یافتند و حتی در زندگی خصوصی نسل‌هایی که آن دوره را تجربه کردند حضوری مداوم پیدا کردند. پرسش آن است که این حجم گسترده از آرشیوسازی چه تصویری از جنگ را برجسته کرده و در خدمت تقویت چه ارزش‌ها و اهدافی قرار گرفته است. کدام تجربه‌ها و صداها در مرکز روایت قرار گرفته‌اند و کدام تجربه‌ها، با وجود تعلق داشتن به همان واقعه تاریخی، کم‌تر دیده یا شنیده شده‌اند؟

واسازی آرشیو جنگ مستلزم بررسی همین سازوکارها و جست‌وجوی اسناد و روایت‌هایی است که وجوه متفاوتی از آن را آشکار می‌کنند. آرشیوی که برای حفظ حافظه‌ی یک واقعه گشوده می‌شود لزوماً همه‌ی امکان‌های شناخت آن واقعه را در اختیار نمی‌گذارد. گشودگی آرشیو، به‌خودی‌خود، ضامن رهایی از روایت مسلط نیست؛ زیرا همان اسناد در معرض دید نیز ممکن است در چارچوبی محدودکننده انتخاب و عرضه شده باشند. این دو نمونه نکته‌ای را روشن می‌کند که در بحث‌های رایج کم‌تر به آن توجه می‌شود. عمل آرشیو از طریق انباشت گسترده، یکدست‌سازی روایت، و بیرون‌گذاشتن آنچه با تصویر مطلوب ناسازگار است، پیوندی درهم‌تنیده دارد.

شبکه‌های اجتماعی شکل تازه‌ای به این درهم‌تنیدگی داده‌اند. در این بسترها انتشار سند تاریخی معمولاً با سرعت گردش، امکان بازنشر و جلب توجه مخاطب پیوند می‌خورد. یک تصویر، نقل‌قول یا قطعه‌ی کوتاه از فیلم می‌تواند از زمینه‌ی اولیه‌ی خود جدا شود و در قالبی تازه معنایی متفاوت پیدا کند. اطلاعاتی مانند زمان تولید سند، موقعیت گوینده، مخاطب اولیه و متن کامل گفتار ممکن است در فرایند انتشار حذف شوند. آنچه در چنین بستری ارزش دارد، تمامیت سند نیست؛ بریدگی قابل‌گردش است.

صفحه‌ی «حافظه تاریخی» را می‌توان از همین منظر بررسی کرد؛ نهادی در شبکه‌های اجتماعی که از طریق انتخاب و گزینش تصاویر آرشیوی، و سپس جرح و تغییر محتوای آن به نفع یک جریان سیاسی خاص، افراد و گروه‌های اجتماعی گوناگون را با ابزار تاریخ، تخریب می‌کند. هنگامی که متنی بدون اطلاعات کافی درباره‌ی زمان و موقعیت بیان آن عرضه می‌شود، مخاطب ممکن است آن را نه در زمینه‌ی اولیه‌اش

بلکه در چارچوب منازعات اکنون تفسیر کند. در این فرایند، گزینش و دسته‌بندی سند بخشی از معنایی را که مخاطب دریافت می‌کند پیشاپیش شکل می‌دهد. در نتیجه، نهادی که مدعی بازنمایی حافظه‌ی تاریخی است تنها اسناد موجود را به نمایش نمی‌گذارد؛ از طریق انتخاب، برش‌زدن، طبقه‌بندی و عرضه‌ی آن‌ها در ساختن روایتی از گذشته مشارکت می‌کند. این مداخله می‌تواند آشکار یا پنهان باشد و گاه حتی - همچون تجربه‌ی من - در فضایی رخ دهد که موضوع آن بررسی امکانات رهایی‌بخش آرشیو است. از این‌رو نقد آرشیو نباید در آستانه‌ی انتشار سند متوقف شود. لازم است خود شیوه‌ی انتشار نیز موضوع بررسی قرار گیرد: چه بخشی از سند دیده می‌شود، چه اطلاعاتی همراه آن آمده است، چه چیزی حذف شده و این صورت‌بندی در مخاطب چه برداشتی ایجاد می‌کند؟

حافظه‌ی مصنوعی، حافظه‌ی طبیعی و یادآوری

برای فهم تأثیر آرشیو بر حافظه‌ی فردی و جمعی، تمایز میان سه سطح اهمیت دارد: حافظه‌ی مصنوعی یا بیرونی، حافظه‌ی طبیعی یا درونی، و عمل یادآوری. این تمایز خاستگاهی کهن دارد. افلاطون در *فایدروس*، در افسانه‌ی معروف مربوط به اختراع خط، از زبان پادشاه مصر می‌گوید که نوشتار نه دارویی برای حافظه بلکه دارویی برای یادآوری است؛ آنچه نوشتار فراهم می‌آورد، حافظه‌ی راستین نیست بلکه تکیه بر نشانه‌های بیرونی است. دریدا در «داروخانه‌ی افلاطون» نشان داده است که این داوری بر تقابلی استوار است که خود پایدار نمی‌ماند: نوشتار هم‌زمان دارو و زهر است و حافظه هرگز بدون تکیه‌گاه بیرونی کار نکرده است.

حافظه‌ی مصنوعی را می‌توان با اصطلاح یونانی *Hypomnema* توضیح داد. این اصطلاح در بحث حاضر به ابزارهای بیرونی ثبت و نگهداری اشاره دارد: از یادداشت و نامه و کتاب تا چاپ، عکس، فیلم، اینترنت و دیگر فناوری‌های آرشیوی. این ابزارها امکان می‌دهند چیزی بیرون از حافظه‌ی درونی انسان ثبت شود و بعدها دوباره در دسترس قرار گیرد. در مقابل، *Mnēmē* به حافظه‌ی طبیعی و درونی اشاره دارد؛

حافظه‌ای که تجربه‌ها و ادراکات در آن باقی می‌مانند. *Anamnēsis* نیز به عمل یادآوری مربوط است؛ فرایندی که در آن چیزی از گذشته به یاد آورده می‌شود. اهمیت این تمایز در آن است که حافظه و یادآوری را نباید یکسان گرفت. آنچه در حافظه باقی مانده لزوماً به صورت مستقیم و بی‌واسطه به یاد آورده نمی‌شود. ابزارهای بیرونی می‌توانند فرایند یادآوری را برانگیزند، جهت دهند و بر صورت‌بندی آن تأثیر بگذارند. دیدن یک عکس، خواندن یک نامه یا تماشای فیلمی از گذشته ممکن است خاطره‌ای را زنده کند؛ اما همان عکس، نامه یا فیلم می‌تواند بر چگونگی فهم و بازگویی آن خاطره نیز اثر بگذارد.

برنار استیگلر همین تمایز را به تحلیل وضعیت معاصر گسترش داده است. او از «یادداشت‌سازی» صنعتی حافظه سخن می‌گوید: وضعیتی که در آن ثبت و نگهداری گذشته به دست صنایع فرهنگی و رسانه‌ای افتاده و در مقیاس انبوه سازمان یافته است. استیگلر آنچه را از طریق این ابزارها به ما می‌رسد «نگهداشتِ ثالث» می‌نامد: خاطره‌ای که نه از ادراک مستقیم ما می‌آید و نه از یادآوری شخصی‌مان، بلکه از تکیه‌گاهی فنی که پیش از ما آنجا بوده است. نگرانی او این است که وقتی این تکیه‌گاه‌ها به‌طور صنعتی تولید و توزیع شوند، خودِ ظرفیت یادآوری فردی تحلیل می‌رود، چون دیگر لازم نیست کسی به یاد بیاورد؛ کافی است بازپخش کند.

این مسئله هم درباره‌ی حافظه‌ی فردی صادق است و هم درباره‌ی حافظه‌ی جمعی. جامعه نیز گذشته‌ی خود را از خلال مجموعه‌ای از اسناد، تصاویر، روایت‌ها، نهادها و مناسبات اجتماعی به یاد می‌آورد. موریس هالبواکس پیش‌تر نشان داده بود که حتی خصوصی‌ترین خاطرات ما در چارچوب‌های اجتماعی یادآوری شکل می‌گیرند؛ فرد همواره در مقام عضو گروه‌هایی به یاد می‌آورد که زبان، تقویم و مناسبت‌های یادآوری را در اختیارش می‌گذارند. از این منظر، حافظه‌ی مصنوعی تنها مجموعه‌ای از ابزارهای فنی نیست؛ با سازوکارهای قدرت و شرایط اجتماعی تولید و گردش روایت‌ها نیز پیوند دارد.

برای اشاره به این مجموعه‌ی گسترده‌تر می‌توان از تعبیر «ماشین» بهره گرفت: مجموعه‌ای از ابزارها، نهادها و مناسبات اجتماعی که در تعیین امکان‌ها و صورت‌های

یادآوری نقش دارند. این ماشین حافظه‌ی درونی را به‌سادگی جایگزین نمی‌کند، بلکه بر شیوه‌ی دسترسی به آن و بر چگونگی بازنمایی گذشته اثر می‌گذارد. در نتیجه، حتی تجربه‌ای که فرد مستقیماً از سر گذرانده است هنگام یادآوری از تأثیر روایت‌ها و ابزارهای بیرونی برکنار نمی‌ماند. خاطره در زمان بازگویی با زبان، ارزش‌ها و تصورات اکنون پیوند می‌خورد. آنچه فرد از گذشته‌ی خود روایت می‌کند می‌تواند در طول زمان دگرگون شود، بی‌آن‌که لزوماً خودِ واقع‌های که تجربه کرده است تغییر کرده باشد.

حافظه‌ی جمعی جامعه‌ی ایران از انقلاب ۱۳۵۷ نمونه‌ای برای بررسی این فرایند است. تصویر امروز ما از انقلاب تنها حاصل تجربه‌ی مستقیم کسانی نیست که در آن مشارکت داشته‌اند. این تصویر از خلال کتاب‌ها، فیلم‌ها، عکس‌ها، برنامه‌های رسانه‌ای، روایت‌های خانوادگی، پژوهش‌های تاریخی و منازعات سیاسی پس از انقلاب نیز شکل گرفته است.

این میانجی‌ها بر نحوه‌ی یادآوری مشارکت‌کنندگان انقلاب نیز اثر می‌گذارند. گاه کسانی که خود در رویدادهای آن دوره حضور داشته‌اند امروز درباره‌ی انگیزه‌ها و تصورات‌شان توضیحاتی ارائه می‌کنند که با برخی اسناد هم‌زمان، روایت‌های ثبت‌شده یا یافته‌های پژوهشی درباره‌ی آن دوره سازگار نیست. این ناسازگاری را نمی‌توان صرفاً با فرض خطا یا نادرستی روایت فردی توضیح داد. باید امکان دگرگونی حافظه در طول زمان و تأثیر روایت‌های بعدی بر بازآوری تجربه‌ی گذشته را نیز در نظر گرفت.

پس از وقوع رویدادهای اجتماعی جدید نیز فرایندی مشابه آغاز می‌شود. رسانه‌ها، نهادهای و گروه‌های سیاسی ممکن است در فاصله‌ای کوتاه روایت‌هایی از یک جنبش تولید و منتشر کنند. این روایت‌ها به تدریج به بخشی از ابزارهای یادآوری همان کسانی بدل می‌شوند که در آن جنبش مشارکت داشته‌اند. در نتیجه، تجربه‌ی زیسته‌ی افراد در نسبتی تازه با تصاویری قرار می‌گیرد که بعداً از آن واقعه ساخته شده است. فاصله میان رویداد و روایت آن، که زمانی به اندازه‌ی یک نسل بود، امروز گاه به چند روز فروکاسته است.

این فرایند به حافظه‌ی جمعی محدود نمی‌ماند. در سطح فردی نیز یادآوری گذشته از تأثیر عناصر بیرونی جدا نیست. در مباحث روان‌کاوی، روایت فرد از خاطراتش در

اتاق درمان، در ارتباط با روابط خانوادگی، تأثیر والدین، ارزش‌های اجتماعی و دیگر تجربه‌هایی بررسی می‌شود که بر شیوه‌ی فهم و بیان گذشته اثر گذاشته‌اند. فرد خاطره‌ی خود را در خلأ باز نمی‌گوید؛ زبان و چارچوبی که با آن گذشته را روایت می‌کند خود در بستر مناسبات اجتماعی شکل گرفته است.

از این منظر، رابطه‌ی حافظه‌ی طبیعی و مصنوعی رابطه‌ی دو مخزن مستقل نیست که یکی محتوایی را حفظ کند و دیگری صرفاً آن را بازایی کند. ابزارهای بیرونی ثبت و یادآوری در شکل‌گیری روایت فرد و جامعه از گذشته مشارکت دارند. آنچه به یاد آورده می‌شود همواره در نسبتی با شرایط و میانجی‌های یادآوری قرار می‌گیرد.

پروتز حافظه و دگرگونی نسبت با گذشته

برای توضیح این نسبت می‌توان از مفهوم «پروتز» استفاده کرد. پروتز در معنای متعارف عنصری مصنوعی است که به بدن افزوده می‌شود و در ارتباط با اندامی طبیعی عمل می‌کند. در بحث حافظه نیز با نوعی فرایند پروتزی روبه‌رو هستیم: حافظه‌ای بیرونی و مصنوعی به فرایند یادآوری فرد یا جامعه پیوند می‌خورد و بر شیوه‌ی دسترسی به گذشته اثر می‌گذارد. دریدا خود در تب آرشیو از تعبیری متناقض‌نما برای توصیف این وضعیت استفاده می‌کند و آرشیو را نوعی پروتز «درون» می‌نامد: افزوده‌ای بیرونی که جایش درست در همان جایی است که قرار بود درونی‌ترین بخش ما باشد. نکته در همین است که مرز درون و بیرون حافظه از پیش معلوم نیست.

آلیسون لندزبرگ همین مفهوم را در تحلیل فرهنگ رسانه‌ای معاصر به کار برده و از «حافظه‌ی پروتزی» سخن گفته است: خاطره‌هایی که فرد آن‌ها را نزیسته اما از طریق سینما، موزه و رسانه چنان از آن خود کرده که بخشی از سرمایه‌ی احساسی و اخلاقی او شده‌اند. لندزبرگ بر امکان همدلی‌بخشی این وضعیت تأکید می‌کند؛ اما همان سازوکار می‌تواند در جهت مخالف نیز عمل کند و تجربه‌ای ساخته‌شده را جای تجربه‌ی زیسته بنشاند.

این پروتز تنها یک ابزار فنی منفرد نیست. مجموعه‌ای از اسناد، تصاویر، روایت‌ها، نهادها، سازوکارهای قدرت و نیازهای اکنون در ساخت آن مشارکت دارند. آنچه جامعه

در زمان حال می‌خواهد درباره‌ی گذشته بداند یا به یاد آورد، بر صورت‌بندی این حافظه‌ی بیرونی تأثیر می‌گذارد.

می‌توان گفت که در حافظه‌ی جامعه‌ی ایران درباره‌ی انقلاب ۱۳۵۷ فرایندی از این دست رخ داده است. نهادها، تشکله‌ها، گروه‌ها و رسانه‌های مختلف، با اهداف سیاسی و فرهنگی متفاوت، روایت‌هایی از انقلاب ساخته و منتشر کرده‌اند. این روایت‌ها در طول زمان به میانجی‌یادآوری گذشته بدل شده‌اند؛ تا جایی که برخی افراد ممکن است هنگام مواجهه با اسناد و روایت‌های هم‌زمان با انقلاب، آن‌ها را ناآشنا یا بیگانه ببینند. به همین دلیل است که بسیار دیده شده که افراد پژوهش‌های دانشگاهی یا روایت‌های ثبت‌شده در زمان وقوع یک رویداد را نمی‌پذیرد، زیرا محتوای آن‌ها با تصویری که اکنون از گذشته در ذهن دارند، سازگار نیست. این واکنش روان‌نژدانه نسبت به تاریخ را می‌توان در مواجهه با اسناد مربوط به بسیاری از وقایع سیاسی و اجتماعی در دوره‌های تاریخی مختلف مشاهده کرد.

مسئله در این‌جا صرفاً فراموش‌شدن بخشی از گذشته نیست. حافظه‌ی مصنوعی می‌تواند چنان در فرایند یادآوری جای گیرد که روایت‌های آشنا و تکرار‌شده معیار پذیرش یا رد اسناد دیگر شوند. در چنین وضعیتی مواجهه با سندی متفاوت نه لزوماً به بازنگری در تصویر موجود، بلکه گاه به نفی خودِ سند می‌انجامد. سند در برابر روایت شکست می‌خورد، چون روایت پیش از سند در حافظه مستقر شده است.

این فرایند را می‌توان در پیوند با دگرگونی‌های فناورانه و جابه‌جایی مکان‌های استقرار حافظه نیز فهمید. هنگامی که حافظه از نامه و کتاب و بایگانی کاغذی به فیلم، پایگاه داده و شبکه‌ی اجتماعی منتقل می‌شود، تنها محل نگهداری آن تغییر نمی‌کند؛ شیوه‌ی دسترسی، گردش و بازآوری آن نیز دگرگون می‌شود. چنین دگرگونی‌هایی می‌توانند همچون شوک‌هایی فناورانه بر جغرافیای حافظه عمل کنند و صورت‌های تازه‌ای از پیوند میان حافظه‌ی درونی و ابزارهای بیرونی پدید آورند. پیر نوراً همین جابه‌جایی را در صورت‌بندی خود از «مکان‌های حافظه» توضیح می‌دهد: به گفته‌ی او، ما به این دلیل به ساختن مکان‌های حافظه رو آورده‌ایم که دیگر در محیط‌های زنده‌ی حافظه زندگی نمی‌کنیم؛ آرشو جای محیطی را می‌گیرد که زمانی یادآوری در آن بدون نیاز به نهاد رخ می‌داد.

از این رو پروتز حافظه را نباید صرفاً افزوده‌ای منفعل بر حافظه‌ی طبیعی دانست. این ساختار بیرونی در تعیین آنچه به یاد آورده می‌شود، آنچه آشنا یا بیگانه به نظر می‌رسد و آنچه به‌عنوان روایت معتبر گذشته پذیرفته می‌شود نقش دارد.

جمع‌بندی: واسازی آرشیو همچون کارِ حافظه

آرشیو، به دلیل توانایی‌اش در حفظ و آشکار کردن اسناد، امکانی مهم برای شناخت گذشته است؛ اما همین توانایی آن را از مناسبات قدرت، ایدئولوژی و حذف مستقل نمی‌کند. هیچ آرشیوی تمامیت یک واقعه را دربر نمی‌گیرد و هیچ سندی بیرون از شرایط تولید، نگهداری و بازخوانی خود معنا پیدا نمی‌کند.

تب آرشیو، هنگامی که حفظ هرچه بیشتر اسناد را با دستیابی به حقیقت کامل یکسان می‌گیرد، این محدودیت را پنهان می‌سازد. انباشت اسناد می‌تواند به روشن شدن وجوهی از گذشته کمک کند، اما ممکن است هم‌زمان، با برجسته کردن یک روایت و کنار گذاشتن روایت‌های دیگر، تصویری محدود از تاریخ بسازد. از همین رو آرشیو می‌تواند هم امکانی برای مقابله با فراموشی باشد و هم ابزاری برای تولید آن.

مواجهه‌ی انتقادی با آرشیو مستلزم آن است که علاوه بر خواندن اسناد موجود، به شرایط انتخاب و انتشارشان، به فناوری‌های ثبت، به نیازهای اکنون و به صداها‌ی غایب نیز توجه شود. باید پرسید چه چیزی حفظ شده است، چه چیزی بیرون مانده، چه کسی این مرز را تعیین کرده و انتشار یک سند در زمان حال چه نسبتی با آینده دارد. واسازی آرشیو در این معنا نه کنار گذاشتن اسناد تاریخی است و نه انکار امکان شناخت گذشته. برعکس، تلاشی است برای دقیق‌تر کردن این شناخت از طریق آشکار ساختن فرایندهایی که گذشته را به صورتی معین در دسترس ما قرار داده‌اند. چنین رویکردی، به‌جای آن‌که آرشیو را حامل معنایی نهایی بداند، امکان بازخوانی آن را گشوده نگه می‌دارد و توجه را به آنچه در روایت‌های تثبیت‌شده غایب است معطوف می‌کند.

مسئله‌ی نهایی صرفاً این نیست که جامعه چه چیزهایی را به یاد می‌آورد؛ بلکه این است که چگونه به یاد می‌آورد، از خلال کدام ابزارها و مناسبات به گذشته دسترسی پیدا می‌کند و در فرایند این یادآوری چه چیزهایی را از یاد می‌برد.

¹ Mal d'archive: une impression freudienne

² *Nachträglichkeit*

³ *différance*

⁴ restorative

⁵ reflective

منابع

افلاطون. *فایدروس*.

دریدا، ژاک. «تب آرشیو؛ پیش‌درآمد»، ترجمه‌ی مریم رویین‌تن و امین بزرگیان، نقد اقتصاد سیاسی، فروردین ۱۴۰۴.

دریدا، ژاک. *نوشتار و تفاوت*، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

Assmann, Aleida. *Cultural Memory and Western Civilization: Functions, Media, Archives*. Cambridge: Cambridge University Press, 2011.

Boym, Svetlana. *The Future of Nostalgia*. New York: Basic Books 2001.

Derrida, Jacques. *Mal d'archive: une impression freudienne* Paris: Galilée, 1995. [ترجمه انگلیسی: *Archive Fever: A Freudian Impression*, trans. Eric Prenowitz. Chicago: University of Chicago Press, 1996.]

Derrida, Jacques. «Freud et la scène de l'écriture», in *L'écriture et la différence*. Paris: Seuil, 1967.

Derrida, Jacques. «La pharmacie de Platon», in *La dissémination* Paris: Seuil, 1972.

Derrida, Jacques. «La différance», in *Marges de la philosophie* Paris: Minuit, 1972.

Foucault, Michel. *L'archéologie du savoir*. Paris: Gallimard, 1969

Freud, Sigmund. «Notiz über den "Wunderblock"» (1925), in *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, vol. XIX, trans. James Strachey. London: Hogarth Press.

Freud, Sigmund. *Jenseits des Lustprinzips* (1920), in *The Standard Edition*, vol. XVIII.

Halbwachs, Maurice. *La mémoire collective*. Paris: Presses Universitaires de France, 1950.

Landsberg, Alison. *Prosthetic Memory: The Transformation of American Remembrance in the Age of Mass Culture*. New York: Columbia University Press, 2004.

Mbembe, Achille. «The Power of the Archive and its Limits», in Carolyn Hamilton et al. (eds.), *Refiguring the Archive*. Dordrecht: Kluwer, 2002.

Nora, Pierre. «Entre mémoire et histoire: la problématique des lieux», in *Les lieux de mémoire*, vol. I. Paris: Gallimard, 1984.

Stiegler, Bernard. *La technique et le temps*. Paris: Galilée, 1994/2001.

Stiegler, Bernard. «Anamnesis and Hypomnesis: Plato as the first thinker of the proletarianisation», *Ars Industrialis*.

Traverso, Enzo. *Le passé, modes d'emploi: histoire, mémoire politique*. Paris: La Fabrique, 2005.

Traverso, Enzo. *La fin de la modernité juive: histoire d'un tournant conservateur*. Paris: La Découverte, 2013.

Traverso, Enzo. *Gaza devant l'histoire*. Montréal: Lux Éditeur 2024.

Trouillot, Michel-Rolph. *Silencing the Past: Power and the Production of History*. Boston: Beacon Press, 1995.